

Investigation and analysis of the idea of determinism in Abbasid A'lam A'ra

*mahmoud mehmnavaz, 'jafar nouri*¹

(DOI): [10.22034/SKH.2022.13569.1307](https://doi.org/10.22034/SKH.2022.13569.1307)

Abstract

Original Article

P 36 - 64

This research aims to study the idea of determinism as one of the historiography features of skandarbeig Turkaman in the history of Abbasid A'lam A'ra. The findings of this research show that the idea of determinism is one of the important axes of Abbasid A'lam A'ra; So that Skandarbeig Turkaman in all historical narratives, has kept determinism approach and adhered to it. Turkaman did not consider himself bound to provide rational explanations and analyzes in any field and he followed determinism in the field of negative news and used it to justify the failures. The amount of determinism in the text of Alam Ara depending on the political conditions increased and decreased and on average, this amount increased between the years of Shah Tahmasb's death (984-930 AH) up to Shah Abbas' power peak. Due to the nature of the research subject, the method is historical with a descriptive-analytical approach.

Keywords: : Skandarbeig Turkaman, Abbasid A'lam Ara, determinism, divine providence, historiography.

1- Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran.

mehmannavaz86@gmail.com

2 - Department of Iranian Studies, Faculty of Humanities, Meybod University, Yazd, Iran.

j.nouri@meybod.ac.ir

Received: 2022/06/10 | Accepted: 2022/09/21



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

بررسی و تحلیل اندیشه تقدیرگرایی در عالم آرای عباسی

محمود مهمان نواز (نویسنده مسئول)^۱ | جعفر نوری^۲

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2022.13569.1307

نوع مقاله: علمی پژوهشی

ص: ۶۴/۳۶

چکیده

این پژوهش بر آن است که اندیشه تقدیرگرایی را به عنوان یکی از ویژگی‌های تاریخنگاری اسکندریبگ ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که اندیشه تقدیرگرایی یکی از مهمترین محورهای عالم‌آرای عباسی بوده به گونه‌ای که اسکندریبگ ترکمان در همه روایت‌های تاریخی، مشی تقدیرگرایانه را حفظ و به آن پایبند بوده است. ترکمان در هیچ زمینه‌ای خود را ملزم به ارائه تبیین‌ها و تحلیل‌های عقلانی ندانسته و بویژه در زمینه اخبار منفی خط سیر تقدیرگرایی را دنبال نموده و با استفاده از آن به توجیه ناکامی‌ها پرداخته است. میزان تقدیرگرایی در متن عالم‌آرا بسته به شرایط سیاسی کم و زیاد می‌شد و به طور متوسط این میزان در فاصله سالهای مرگ شاه طهماسب (۹۸۴-۹۳۰ ق) تا به اوج رسیدن قدرت شاه عباس بیشتر از دیگر مقاطع بوده است. به سبب ماهیت موضوع مورد پژوهش، روش تحقیق تاریخی با رویکرد توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

واژگان کلیدی: اسکندریبگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، تقدیرگرایی، مشیت الهی، تاریخ‌نگاری

۱ - گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران.

mhmoud.mehmannavaz@yahoo.com

۲ - گروه ایران‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه میبد، یزد، ایران. j.nouri@meybod.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۳۰



مقدمه

تقدیرگرایی به معنای محتوم بودن سرنوشت آدمی بوده به گونه‌ای که انسان در رقم خوردن آن نقشی نداشته (مسلوب الاراده) باشد. ریشه‌های اندیشه تقدیرگرایانه در ایران را می‌توان در ایران باستان و بویژه آیین زروانی جستجو نمود که بعدها در دوره اسلامی نیز این تفکر ادامه حیات داد. اندیشه و نگاه تقدیرگرایانه در حوزه تاریخنگاری نیز رخنه کرده و سبب تاثیرپذیری مورخان از آن شده بود به گونه‌ای که تقدیرگرایی از قرون اولیه اسلامی توسط مورخان مسلمان مورد استفاده قرار گرفته و حتی به سبب فراوانی این نوع تفکر در نوشته‌های مورخان اسلامی، از آن به عنوان یکی از شاخصه‌های تاریخنگاری اسلامی یاد می‌شود. موارد متعددی از نوع نگاه تقدیرگرایانه در نوشته‌های مورخان بزرگی چون طبری (۱۳۷۵: ۱۶۴۵/۴-۱۸۹۱/۵-۲۴۹۶/۶-۸/۷-۹/۲۹۶۹-۳۶۳۳/۳۷۶۲)، مسعودی (۱۳۷۴: ۵۷۰/۲-۴۰۴-۴۰۲-۳۹۰-۲۹۱)، ثعالبی (نیشابوری، ۱۳۶۸: ۳۳۳-۳۳۵)، بیهقی (۱۳۸۳: ۸۷/۵-۸۷/۸-۴۵۴/۸-۵۹۸/۹) و ... را می‌توان مشاهده نمود (ن.ک؛ سلیمانی و الویری، ۱۳۹۸: ۱۲۶-۹۵). این نگاه و اندیشه در تاریخ‌نگاری می‌تواند حاصل عواملی چون دخالت اندیشه‌های دینی و در نتیجه برداشت‌های ناصحیح از دین، غلبه رویکرد روایت‌گرایی بر تحلیل و تفسیر رخداد‌های تاریخی، حمایت حاکمان از اندیشه تقدیرگرایی و ربط دادن همه عوامل به مشیت الهی، باشد. دوران حکومت صفویه تاریخ‌نگاری تقریباً تغییر رویکرد نداد و به همان شیوه سنتی ادامه یافت و علاوه بر موارد ذکر شده، غلبه‌ی اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه در این حکومت، سبب شده که تاریخ‌نگاری در این سلسله نه تنها ادامه روند پیشین بوده بلکه به نوعی شاهد تشدید این رویکرد در آن دوره باشیم. تقدیرگرایی در تاریخ-نگاری این دوره از طرفی در راستای مستحکم کردن پایه‌های مشروعیتی این سلسله بوده و از سوی دیگر جهت تلطیف نمودن چهره خشن و خشونت‌عریان شاهان این حکومت (مانند اقدامات خشن و بی‌رحمانه شاه اسماعیل اول) کارایی داشته و مورد حمایت جدی حاکمان نیز قرار گرفته است. در اندیشه تقدیرگرایی مورخ خود را ملزم به یافتن دلایل چرایی رخدادها نمی‌داند و همه چیز را به قضا و قدر و اینکه مشیت الهی بر آن قرار گرفته، موکول کرده است.

اسکندر بیگ منشی ترکمان (۱۰۴۳-۹۶۸ق)، منشی مخصوص شاه‌عباس و صاحب کتاب عالم-آرای عباسی از طایفه ترکمان بوده که بیشتر به شرح رویدادهای دوره شاه‌عباس اول پرداخته است. ترکمان در سال ۹۹۵ق به خدمت سپاهیگری در عراق منصوب می‌شود. او در سال ۱۰۰۱ق در دارالانشاء مشغول به خدمت شده و با پیشرفت در این منصب بوده که تبدیل به منشی خاصه

شاه‌عباس اول می‌شود. وی تالیف عالم‌آرا را در سال ۱۰۲۵ق آغاز می‌کند و پس از مرگ شاه‌عباس و در زمان شاه‌صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ق) نیز مبادرت به نگاشتن ذیل عالم‌آرا می‌نماید اما مرگ به وی مجال این کار را نمی‌دهد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/۲۰-۱۵). ترکمان با وجود آنکه در مواردی سعی کرده علل وقایع را بیان کند اما از ابتدا تا انتهای اثر خویش رویکرد تقدیرگرایانه به حوادث را رها نکرده و این نوع نگاه برای وی در اولویت تبیین رخدادها قرار دارد. تفکر تقدیرگرایانه ترکمان مختص به مسئله‌ای خاص نبوده و تقریباً در همه وقایع سعی کرده نقش تقدیرگرایی، مشیت الهی، قضا و قدر را پررنگ و در اولویت قرار دهد. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی با رویکردی تاریخی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته و در نهایت بر پایه‌ی یافته‌های حاصل از منابع استنتاج و تبیین به عمل آمده است. این پژوهش با هدف بررسی بررسی تقدیرگرایی در عالم‌آرای عباسی به انجام رسیده که در این راستا اهداف دیگری چون تبیین نوع نگاه مولف به اندیشه تقدیرگرایی و بررسی مهمترین کارکردهای تقدیرگرایی در تاریخ‌نگاری اسکندریبگ، مطرح می‌باشند.

تاکنون پژوهشی مستقل درمورد تقدیرگرایی عالم‌آرای عباسی به انجام نرسیده است. آرام در کتاب «اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی» در چند صفحه به تقدیرگرایی در تاریخ‌نگاری دوره صفویه پرداخته و از نظر وی تقدیرگرایی در تاریخ‌نگاری ترکمان به نسبت سایر منابع آن دوره کم‌رنگ بوده است. همچنین واعظ‌شهرستانی در مقاله‌ی «نقد و ارزیابی تاریخ‌نگاری اسکندریبگ-منشی عالم‌آرای عباسی»، به بررسی مولفه‌های مختلف تاریخ‌نگاری ترکمان توجه داشته که در این پژوهش یک صفحه به موضوع تقدیرگرایی اختصاص یافته و آن را به صورت محققانه‌ای توضیح داده است. سرخیل در مقاله‌ی «درآمدی بر روش و بینش تاریخی اسکندریبگ‌منشی ترکمان در عالم‌آرای عباسی» و شورمیچ در مقاله‌ی «روش و بینش تاریخ‌نگاری اسکندریبگ‌منشی در عالم‌آرای عباسی با تکیه بر وقایع گیلان» جنبه‌های مختلف تاریخ‌نگاری ترکمان را بررسی نموده‌اند که هر کدام در یکی از عناوین مقاله به صورت گذرا به مسئله تقدیرگرایی ترکمان پرداخته‌اند و هیچ‌کدام به طور جدی به بحث تقدیرگرایی ترکمان ورود نکرده و بیشتر سعی کرده‌اند به دیگر جنبه‌های تاریخ‌نگاری ترکمان بپردازند.

چیستی تقدیرگرایی و بازتاب آن در تاریخ‌نگاری

تقدیر، مشیت‌الهی، قضا و قدر از مباحث بسیار مفصل و ادامه‌دار در تاریخ و بخصوص تاریخ

اسلام محسوب می‌شود. معمولاً صاحبان اندیشه و همچنین علوم مختلف فکری به گونه‌ای سعی کرده به این بحث بپردازند. در اینجا و در ابتدا قصد داریم بر اساس نظریات کسانی که در این زمینه قلم زده‌اند تعریفی از تقدیرگرایی ارائه نماییم و در ادامه به انعکاس این اندیشه در تاریخنگاری و به ویژه تاریخنگاری اسلامی بپردازیم. براساس اندیشه تقدیرگرایی و یا به عبارتی دیگر مشیت‌الهی، قضا و قدر سرنوشت انسانها از پیش نوشته شده و آدمی اراده‌ای در تعیین و یا تغییر سرنوشت خویش ندارد. براساس این باور که نزد عامه طرفدارانی دارد تمامی امور براساس مقدرات از پیش تعیین شده رخ می‌دهد و «همه امور و پدیده‌ها در حیات اجتماعی فرد به کارکرد نیروها و عوامل ماوراءالطبیعه بستگی دارد» (رازنهان و شیردل، ۱۳۹۶: ۱۱۹). تفکر تقدیرگرایی می‌تواند سبب انفعال جامعه و تسلیم‌پذیری فرد درباره سرنوشت ناخوشایندی که برای وی بوجود آمده شود. باور به این امر بار مسئولیت را از دوش فرد برمی‌دارد (شجاعی، ۱۳۸۸: ۱۵۳) و بر اساس این تفکر انسانها نمی‌توانند به اراده خویش آینده را رقم بزنند که تا حدودی اختیار انسان را نفی می‌کند (کشفی و طایفه‌رستمی، ۱۳۹۴: ۷۹). در میان عامه از این نوع تقدیرگرایی به دست تقدیر تعبیر شده که عاملی نامرئی و مرموز بوده و از تولد تا مرگ به همان سویی که می‌خواهد هدایت کرده و انسان نیز اراده‌ای در تغییر آن ندارد (شجاعی، ۱۳۸۸: ۱۵۵). پذیرش بی‌چون و چرای امور رخ داده و تسلیم در برابر آنها «منبعث از این اندیشه که وقایع خارج از حیطه تسلط قرار دارد» می‌باشد (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸۰). در یک برداشت کلی می‌توان عنوان نمود که اندیشه تقدیرگرایی در پی القاء و اثبات این امر است که «اولاً انسان موجودی ناتوان و با قابلیت‌های محدود در نقش‌سازی‌هایش در جهان پیرامونی و امور و وقایع زندگی به تصور آمده است. ثانیاً درک او درباره ناتوانی‌ها و محدودیت‌هایش سبب می‌شود که به نوعی احساس بی‌قدرتی گرفتار آید و به ناتوانی‌اش درباره شناخت علل وقایع و پدیده‌ها، پیش‌بینی وقایع در زندگی، و کنترل آینده باور پیدا کند» (نیازی و شفائی‌مقدم، ۱۳۹۳: ۱۲۵).

ناتوانی در رسیدن به آمال و آرزوها انسانها را به سمت تقدیرگرایی می‌کشاند که با استفاده از آن ناکامی‌ها را توجیه و پذیرش آنها را آسان‌تر نمایند و در نتیجه «انسان‌ها را به پذیرش سختی‌ها قادر سازد و بشر را از عذاب وجدانی که در مختاران پیدا می‌شود، نجات دهد» (سرخیل، ۱۳۹۰: ۱۰۹). در مورد چرایی و چگونگی شکل‌گیری تقدیرگرایی در فرد و جامعه علل زیادی را می‌توان برشمرد که شاید از حوصله بحث خارج باشد اما به طور کلی به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم باور به این اندیشه «به مبنای اعتقادی و دینی جوامع بشری باز می‌گردد» (آرام، ۱۳۹۰: ۲۶۶) و

ناشی از برداشتی ناصحیح از دین می‌باشد گرچه مطرح نمودن این ادعا به معنای نفی دیگر دلایل رواج تقدیرگرایی در جوامع نبوده به گونه‌ای که می‌توان وجود این باور را در جوامع غیردینی نیز مشاهده نمود. به هر روی ردپای این اندیشه در ایران را می‌توان در ادیان ایران باستان مشاهده نمود «مزدیسنان پنج بهره از بیست و پنج بهره اعمال آدمی را در گرو بخت می‌دانند و به نظر آنان، زروان تقدیرکننده خوب و بد است و ستارگان عوامل اویند» (زنز، ۱۳۸۴: ۳۸۹). این تفکر بعدها در جریان ورود اسلام به ایران منقطع نشده و تقویت نیز گردید. مورد دیگری که باعث تقویت تقدیرگرایی بخصوص در جامعه ایران شده، حمایت و در ادامه دامن زدن به این مسئله از سوی حاکمیت می‌باشد. حکومت‌های ایران از نوع حکومت‌های استبدادی بوده و در یک برآورد کلی استبداد تاییدکننده امر تقدیرگرایی می‌باشد زیرا اندیشه تقدیرگرایی می‌تواند با تلقین این تفکر وجود حکومت‌های استبدادی را ناشی از مشیت الهی، مشروع جلوه دهد «تقدیرگرایی و استبداد در یک حرکت دایره‌ای به بازتولید یکدیگر می‌پردازند» (شجاعی، ۱۳۸۸: ۱۷۰). پیوند زدن تقدیرگرایی با دین و حمایت حاکمیت از این تفکر سبب فراگیری آن در همه سطوح اجتماعی شده و آن را تبدیل به یک تفکر فراگیر اجتماعی کرده و سبب شده بسیاری از علوم از این تفکر متأثر شوند. تاریخنگاری یکی از علمی می‌باشد که از اندیشه تقدیرگرایی تأثیر پذیرفته است. تاریخنگاری اسلامی که به نوعی در زمره تاریخنگاری دینی قرار می‌گیرد از تقدیرگرایی متأثر بوده است. زرین کوب سعی نموده تاریخ تقدیرگرایانه را ویژگی اصلی تاریخنگاری دینی بیان نماید (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۱۹۸) گرچه نمی‌توان صرفاً تقدیرگرایی را ویژگی تاریخنگاری دینی عنوان نمود اما این دو به طور جدی با یکدیگر پیوند دارند «مشیت‌گرایی به عنوان سنتی در تفکر تاریخی مورخان مسلمان، همچون الگویی برای نگارش و گزینش تاریخ از جانب آنان استفاده شده است» (سلیمانی‌یان، ۱۳۹۸: ۱۸۶). همانگونه که پیش از این آمد مواردی از بازتاب این باور در متون مورخین متقدم اسلامی مانند طبری، مسعودی، ثعالبی و بیهقی بیان شد. طبری می‌نویسد پس از خلق قلم توسط خداوند اولین چیزی که به قلم دستور داد نوشتن قدر و نوشتن همه بودنیها تا روز رستاخیز بوده است (طبری، ۱۳۷۵: ۲۰/۱ و ۳۱/۳۴). جوینی درباره نقش تقدیر در وقوع امور چنین می‌نویسد: «یک اشارت تقدیر صد هزار تمویهات تدبیر را باطل گرداند و نیم ایامی قضا هزار هزار تلبیسات تزویر را بی حاصل گرداند» (جوینی، ۱۳۷۵: ۷۱۱) ابن‌اثیر نیز سود و زیان را ناشی از تقدیر خداوند می‌داند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۳۲/۱) وی همچنین عقیده دارد هیچ چیز توانایی غلبه بر قسمت و تقدیر را

ندارد(همان: ۲۰۷/۲۶). تاریخنگاری تقدیرگرایانه ناشی از تفکر دینی «مصائب ناشی از شکست را نیز زیرکانه به اتکای اصل خداوند هرکس را دوست دارد، همو را تادیب می‌کند، در این مجموعه جا داده‌اند»(چاپ‌د، ۱۳۵۵: ۶۶) و از مهمترین مشخصه‌های تاریخنگاری بر مبنای مشیت الهی نفی اراده انسان، عدم تلاش برای فهمیدن روابط میان پدیده‌ها، بیان وقایع به صورت جزایر جداگانه می‌باشد(شرفی، ۱۳۹۲: ۷۱). برخی تقدیرگرایی و حاکمیت مشیت الهی، عدم تفسیر انتقادی و توجیه به جای تحلیل را از ویژگی‌های تاریخنگاران مسلمان می‌دانند(رضوی و صلاح، ۱۳۹۵: ۳۸). به هرروی غالب تاریخنگاران مسلمان نتوانسته‌اند خویش را از قید تقدیرگرایی رها کنند. یکی از لازمه‌های دوری از تقدیرگرایی به کارگیری عقل و اندیشه برای تبیین و فهمیدن چگونگی و علل رخدادها می‌باشد. هرزمان مورخ از فهم رابطه علی و معمولی عاجز باشد به مسائل عامیانه برای تبیین علل رخدادها روی می‌آورد.

تقدیر، قضا و قدر در اندیشه اسکندربیگ ترکمان

حکومت صفویه از دو مشخصه رویکرد دینی و استبدادی که هردو به نوعی حامی اندیشه تقدیرگرایانه هستند، برخوردار بوده است. دین و مذهب به عنوان ابزاری در اختیار حکومت قدیس و استبدادی صفویان بوده^۱ و از آن برای برای تحکیم پایه‌های حکومت خویش استفاده می‌کردند. در این زمینه دستگاه دیوانی بازوی اصلی آنها محسوب می‌شد. تاریخنگاری و مورخان این دوره نیز بر طبق سنت پیشینیان عمل نموده و «میراثی عظیم از تفکرات تقدیرگرایانه را از مورخان بزرگ اسلام و ایران پیش از عصر خویش به ارث برده‌اند»(سزخیل، ۱۳۹۰: ۱۰۹) که پیش از این برخی از این مورخان نام برده شد و مواردی از تفکرات تقدیرگرایانه آنان نیز ذکر گردید. اسکندربیگ ترکمان به عنوان یکی از مهمترین مورخان عصر صفوی صاحب کتاب تاریخ عالم- آرای عباسی بوده که در زمان شاه‌عباس اول نگاشته شده است. آرام بر این عقیده است که ترکمان در میان مورخان صفوی واقع‌گرایی و خردگرایی بیشتری داشته و سعی نموده تاریخنگاری وی را در زمره تاریخنگاری تقدیرگرایانه به حساب نیآورد(آرام، ۱۳۹۰: ۲۷۷) اما به واقع اسکندربیگ نیز به صورت اساسی تقدیرگرا بوده و بسیاری از امور حتی موارد پیش پا افتاده و نه چندان مهم را نیز ناشی از تقدیر دانسته و طبق اندیشه تقدیرگرایانه آنها را تفسیر نموده

^۱-البته این ویژگی تقریباً در تمام تاریخ ایران مصداق دارد.

است. در بررسی متن عالم‌آرا می‌توان دیدگاه‌های صریح وی در مورد تقدیرگرایی و اهمیت این موضوع از نظر او را مشاهده نمود. وی در مورد سرنوشت از پیش تعیین شده انسانها و عدم توانایی بشر در تغییر آن می‌نویسد: «هرامری از امور که در مشیت الهی قرار یافته و در لوح محفوظ رقم ثبت پذیرفته باشد بر حسب یفعل‌الله ما یشاء و یحکم ما یرید بی اشتباه از کتم عدم بحیز ظهور می‌آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلای دهر و مدبران روزگار دافع شمشیر قضا و مانع تیر تقدیر نمیتواند شد و فحوای العبد یدبر و الله یقدر مؤکد اینمعنی است» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۰۲۰/۳). شاردن می‌گوید چنین تفکری در دوره صفویه بین عموم مردم رواج دارد «بر سر هر کس همان می‌رود که پروردگار در ازل مقدر فرموده است. به سخن دیگر به رضای دل تسلیم تقدیرند، و برخلاف بیشتر اقوام هرگز در برابر نامالایمات سر به طغیان و شورش بر نمی‌دارند، و اگر رنج و آسیبی بدانان برسد ناشاد و خسته‌دل نمی‌گردند، و با آرامش باطن می‌گویند: «مکتوب است» یعنی در لوح تقدیر و از ازل این بلا برای من بوده است» (شاردن، ۱۳۷۲: ۷۶۱/۲). ترکمان نیز براساس همین تفکر بسیاری از امور که به سرانجام نرسیده‌اند را با این عنوان که موافق تقدیر نبوده‌اند تعبیر نموده و امور انجام شده را نیز موافق تقدیر تلقی نموده است (برای نمونه ن.ک؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۲۵/۲).

ترکمان کاملاً به این امر که تقدیر از تعقل و تدبیر موثرتر است باورمند بوده و می‌نویسد: «دفع تقدیر بدست‌یاری تدبیر از اندیشه خرد بیرونست» (همان: ۸۰۰) و معتقد است عقلاً هر اندازه تدبیر کنند تا موافق تقدیر نباشد به جایی نخواهند رسید. وی با نوشتن اینکه «بخت و دولت بکاردانی نیست» (همان: ۸۶۶) عملاً مهر تاییدی بر اینکه هر گونه تلاش و تعقل بدون موافقت تقدیر امکان‌پذیر نیست، زده و در همین راستا درباره ناکامی ولی‌محمدخان ازبک در کسب قدرت می‌نویسد «هیچ تدبیرش موافق تقدیر نیفتاد» (همان: ۸۴۳) و بالعکس دلیل موفقیت‌های شاه عباس را نیز در این می‌داند که «هر تدبیری در هر باب اندیشید موافق تقدیر آمد» (همان: ۱۱۰۰/۳). وی تمثیت همه امور بشری را صرفاً «منوط بتقدیر ربانی و قضای سبحانی» می‌داند (همان: ۹۱۱/۲).

موارد یاد شده به نوعی ترکمان تکلیف خود را با شیوه و اندیشه‌های تاریخنگاری خود و ایده‌هایش در مورد علل رخدادها را مشخص نموده است.

روایت تقدیرگرایانه عالم‌آرا درباره قدرت یافتن حکومت صفوی و جلوس پادشاهان

اسکندریبگ نگاهی تقدیرگرایانه به امر قدرت یافتن حکومت صفویان و همچنین پادشاهان این سلسله داشته و سعی نموده در این باره تبیین‌هایی تقدیرگرایانه ارائه نماید. در تفکر تقدیرگرایانه سرنوشت انسانها و به تبع حکومت‌ها از پیش تعیین شده و هیچ اراده‌ای قادر به تغییر آن نیست. در واقع «تاریخ در کل به این صورت دیده می‌شود که طرح از پیش مقدر شده پروردگار را آشکار می‌کند» (سائگیت، ۱۳۷۹: ۶۶). ترکمان زمانی که در مورد اجداد شاه اسماعیل سخن به میان می‌آورد سعی دارد به هر نحوی تقدیر پادشاهی را از خصیصه‌های آنها به شمار آورد. او این خط سیر را به نوعی از شیخ صفی تا زمان شیخ حیدر دنبال نموده است. چنانچه در مورد شیخ صفی‌الدین، ترکمان به نوعی با تایید نوشته‌های مورخان پیش از خود و به تبعیت از آنها می‌نویسد: که از همان اوان کودکی «فتوحات آسمانی از ناضیه همایونش لامع و درخشان بود» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۱/۱) ترکمان به واقع موفقیت‌های آتی شیخ صفی و خاندانش را در تلاشهای آنها ندیده بلکه ناشی از یک موهبت خاندانی دانسته که از طرف خداوند به آنها عطا شده بود. ترکمان در ادامه و جهت اثبات تقدیر پادشاهی خاندان شیخ صفی‌الدین به نقل داستانی تکراری که کم و بیش توسط سلسله‌های دیگر به اجرا درآمده می‌پردازد. وی رویایی از شیخ نقل می‌کند: «شبی در خواب دید که شمشیری در میان و کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برمیدارد آفتابی از فرق همایونش طالع می‌گردد که عالم را روشنی میبخشد. این خواب را از برای شیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن سؤال کرد. شیخ روشن ضمیر بحسن تعبیر تقریر نمود، فرمود که آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهریست از صلب تو که عنقریب شعشعه اقبالش آفتاب مثال بر عالمیان تافته از مشعله تیغ ابدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم میگردد» (همان: ۱۳) این رویا نوعی نگاه تقدیرگرایانه برای اثبات آنکه پادشاهی خاندان صفوی در لوح تقدیر ثبت شده، می‌باشد. این امر در تاریخ ایران توسط مورخان سلسله‌ای به کرات تکرار شده و در آن آینده سیاسی فرزندان توسط پدر یا اجداد آنها در رویایی پیش‌بینی شده است. واضح‌ترین مثال در این باره داستان خواب دیدن پدر برادران بویه می‌باشد (ن.ک؛ ابن-طقطقی، ۱۳۹۰: ۳۸۰-۳۷۹).

ترکمان حتی به چگونگی انتقال قدرت معنوی از شیخ زاهد به شیخ صفی‌الدین که مقدمه و زمینه‌ساز قدرت‌گیری آتی صفویان نیز محسوب می‌شود، نگاهی تقدیرگرایانه داشته و این انتقال قدرت را که به طور جدی مورد تشکیک یاران شیخ زاهد بوده و از اینکه پسرش جانشین او نشده

گله داشتند، توسط ترکمان و به نقل از شیخ‌زاهد چنین توجیه شده که شیخ زاهد آن را امری غیرانسانی و به دستور الهی دانسته و سرپیچی از آن را نوعی خیانت در امانت ذکر نموده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۳/۱). نقل چنین روایتی از سوی ترکمان نشان‌دهنده مسلوب‌الاختیار بودن انسانها و نفی اراده آنها در برابر تقدیر الهی بوده به گونه‌ای که حتی شخصی مانند شیخ‌زاهد در این زمینه اختیاری نداشته و آن را به تقدیر الهی واگذار کرده است. در چنین تفکری که همه چیز با عنوان تقدیر الهی و خواست خداوند توجیه شده «انسانها تنها عامل اجرایی نقشه‌هایی هستند که برای آنها تعیین شده است» (آرام، ۱۳۹۰: ۲۶۶). پیش‌بینی آینده فرزندان شیخ‌صافی توسط ترکمان و در گفتار شیخ‌زاهد به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است. در روایت ترکمان از شرح زندگی صدرالدین موسی، تقدیر آینده و درخشان وی و فرزندانش حتی قبل از شکل‌گیری ازدواج شیخ-صافی و دختر شیخ‌زاهد رقم خورده است. ترکمان می‌نویسد که در روز مراسم عقد شیخ‌صافی-الدین «شیخ زاهد در مجلس عقد برخاسته نسبت بشخصی غایب رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورد حاضران مجلس از سر این معنی سؤال کردند. شیخ فرمود که اولاد صافی‌الدین را که نبایر من باشند بمن نمودند، در آن میان صاحب سعادت بنظرم در آمد که قایم مقام من و صافی خواهد بود علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۴/۱). این روایت از طرفی بیانگر تعیین سرنوشت انسانها پیش از تولد بوده و از طرف دیگر در پی نشان دادن مقام بالای فرزندان شیخ‌صافی و در نتیجه بخشیدن مشروعیت به قدرت معنوی (وقدرت سیاسی آتی) آنها می‌باشد.

ترکمان در تبیین‌های تاریخی خویش به کرات از آیه ۲۶ سوره مبارکه آل‌عمران استفاده نموده و برای آنکه قدرت‌گیری صفویان و بعضا شاهان صفوی را امری مقدس و خارج از اراده بشری جلوه دهد، بارها این آیه را در مطالب خویش تکرار کرده است «از نظر مورخان مسلمان، اراده خدا علت اصلی همه رویدادها بود و ابزارهای خدا برای تحقق اراده‌اش، در اعمال شخصیت‌های برگزیده نمود داشت» (رایبسون، ۱۳۹۲: ۲۳۸). به طور کلی عاجز بودن مورخان از درک علل ظهور حکومتها و قدرتیابی شخصی خاص و همچنین تمایل به مقدس جلوه دادن حاکمان خویش، آنها را به سمت کمک گرفتن و ارائه آیات قرآنی در این مورد، که پذیرش آن برای مخاطب نیز سهل‌تر بوده، سوق داده است. اسکندرببیگ در مورد حادثه اسارت فرزندان حیدر که به دستور سلطان یعقوب رخ داده بود می‌نویسد سلطان یعقوب و آق‌قویونلوها از «این معنی

^۱ -قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

غافل افتادند که اراده و تقدیر خالق ما فوق تدبیر و قدرت خلایق است و مخزونات عالم غیب بحیز ظهور می‌آید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء باری سبحانه و تعالی مملکت بهر کس خواهد می‌دهد» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱/۱) وی رهایی پسران حیدر از زندان را ناشی از تقدیر الهی و اینکه خداوند حکومت را به هر کس بخواهد می‌دهد، می‌داند و در همین راستا در بیان علت مرگ یعقوب آن را ناشی از بی-حرمتی به خاندان صفوی ذکر نموده است (همان: ۲۲). طرح این موارد از سوی ترکمان در راستای نگاه تقدیرگرایانه او می‌باشد و همه اتفاقات رخ داده را در جهت وقوع تقدیر و مشیت الهی می‌داند. کارکرد باور به تقدیر در زمینه ظهور و سقوط حکومتها و به پادشاهی رسیدن افراد، در اندیشه ترکمان به گونه‌ای بوده که واگذاری حکومت از طرف خداوند و مسلوب الاختیار بودن افراد در این زمینه به یک نظریه سیاسی در اندیشه او تبدیل شده است.

ترکمان به طور کلی قدرت‌گیری و یا سقوط حکومتها را امری از پیش تعیین شده و براساس مقدرات می‌داند: «تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال صاعد و در کل احوال ساعد باشد هر چند در امور دنیا غفلت ورزیده خطا کار باشد بخت و سعادت یار و مددکار گشته خطای او مقرون بصواب افتد و هر گاه اختر اقبالش بحضیض و بال افتد اعمال و افعالش که در نزد عقلای دهر صواب نماید خطا نتیجه دهد» (همان: ۴۴۸/۲) او توفیقات یک حکومت را ناشی از تدبیر ندانسته و خطا و اشتباه را نیز نشانه و یا دلیلی بر حضیض یک سلسله نمی‌داند بلکه آنچه موجب اقتدار و یا سقوط حکومتها می‌شود، بخت، اقبال و تقدیر است. در این نوع تفکر حکومتها نیز مانند انسانها دارای سرنوشتی از پیش تعیین شده هستند و هر نوع تلاش انسانها و حاکمان برای تغییر آن بی-ثمر خواهد بود و «در جایی که هزاران علت کوچک و بزرگ در کارند فرض را تنها بر مشیت الهی می‌گذارند» (حسن‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

اسکندریبیگ در رابطه با جلوس هرکدام از شاهان صفوی نیز مشی تقدیرگرایانه را حفظ کرده و سعی نموده جلوس آنها را نیز ناشی از امری از پیش مقدر نشان دهد. وی در مورد به قدرت رسیدن شاه اسماعیل دوم اعتقاد دارد که پس از مرگ حیدر میرزا، طرفداران حیدر می‌توانستند حول محور شاهزاده‌ای دیگر به نام مصطفی میرزا که با آنها هم‌رای بود جمع شوند و او را به پادشاهی برسانند اما «چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی نواب کامیاب را بروجهی که بر لوح قضا ثبت بود باید سرانجام دهد هیچ تدبیر این طبقه موافق تقدیر نیفتاد» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۹۶/۱). وی همچنین درباره قدرت‌گیری محمدخداپنده نیز از همین استدلال‌ها استفاده می‌کند. بعد از مرگ

اسماعیل دوم عده‌ای بر این عقیده بودند چون محمدخدا بنده فاقد قوه بینایی است شایستگی شاهی را ندارد. ترکمان این عده را غافل از تقدیر دانسته و از آنها به «کوتاه‌اندیش که دیده بصیرتشان از مشاهده تقدیرات ازلی پوشیده شده بود» (همان: ۲۲۰) تعبیر می‌کند. غلظت تقدیرگرایی ترکمان و تفوق امر تقدیر بر تعقل از نظر وی در این گفته به خوبی هویدا می‌باشد.

اثر ترکمان که بیشتر شرح حکومت شاه‌عباس اول می‌باشد، در مورد جلوس وی بر تخت شاهی مکرراً و در جاهای مختلف آن را ناشی از تقدیر الهی می‌داند. شاه اسماعیل دوم پس از کسب قدرت تعداد زیادی از شاهزادگان را به قتل رساند و در این بین یکی از کسانی که حکم قتل وی صادر شد، عباس میرزا بود اما قبل از اجرای دستور، شاه‌اسماعیل از دنیا رفت. ترکمان علت توفیق نیافتن شاه‌اسماعیل در این امر را چنین توصیف نموده: «چون الله سبحانه و تعالی در ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی چندین کارهای شگرف ودیعت نهاده بود رقم سلطنت و پادشاهی او بتوقیع و قیوع توتی الملک من تشاء مختم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم بامضا نرسید» (همان: ۲۱۲). همچنین در ۹۸۹ق امرای خراسان به سرکردگی علیقلی‌خان شاملو تصمیم گرفتند عباس میرزا را به پادشاهی برسانند که ترکمان علت تصمیم و درپی آن استقبال امرای خراسان از آن بدان دلیل بوده که «رقم خلافت و پادشاهی آن حضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود» (همان: ۲۷۸) این درحالی است که امرای خراسان خصوصاً علیقلی‌خان درپی به دست آوردن قدرت بیشتر بوده و این شاهزاده را در برابر سران قزلباش ساکن در قزوین علم نمودند. ترکمان در ادامه تاجگذاری اولیه شاه‌عباس را حاصل دستیاری کارکنان قضا و قدر می‌داند (همان) درحالی که جاه‌طلبی امرای خراسان و ضعف حکومت مرکزی عامل اصلی قدرت یافتن شاه بود. ترکمان حتی نسبت به منازعات سران قزلباش خراسان جهت تصاحب شاهزاده نگاهی منطقی نداشته و این مسئله را نیز با امر تقدیر پیوند زده است. وی در مورد علت درگیری میان آنها چنین نگاشته «چون تقدیرات آسمانی بسعی پرده‌گشایان محافل قضا از چلباب خفا بجلوه‌گاه، ظهور می‌آمد» و در ادامه نیز توفیق یافتن استاجلوها را «بفرمان والی تقدیر که هزاران حکمت بالغه در آن منظوی و مندرج است» می‌داند. سپس می‌نویسد: «مشیران قضا مژده سعادت‌افزا بآن طایفه دادند» (همان: ۳۰۴). ترکمان در این قضیه هرگز سعی نکرده خود را از دیدگاه تقدیرگرایانه رها کند، او با اتخاذ این رویکرد از یک سو آلام ناشی از ملعبه شدن شاه مورد علاقه خویش را با این شیوه تسکین داده و از سوی دیگر به شیوه‌ای وقایع را تلطیف نموده که موجب تکدر خاطر شاه (که در زمان نگارش متن عالم‌آرا در اوج قدرت بوده) نشود.

ترکمان در نهایت قدرت‌گیری نهایی شاه‌عباس را نیز ناشی از حمایت الهی و تقدیر شاهی که خداوند برای او ترسیم کرده بود، می‌داند و این امر را یقینی و غیربرگشت‌ناپذیر تلقی کرده است. ترکمان با نگاهی کاملاً تقدیرگرایانه این چنین می‌نگارد: «هر گاه از دیوان رفیع الارکان «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ ... وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ» منصب والای سلطنت و کامکاری باسم سامی صاحب دولتی رقم پذیر کلک تقدیر گردد و اگر چه در بدایت حال ظاهر انواع شداید و محن قرین حال نصرت مأل آن صاحب اقبال میگردد... اما بمقتضای حکمت بالغه ازلی حمایت ایزدی ذات مقدس سمات آن برگزیده جهان را بنوعی از مکاره و مضار حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و عاقبت الامر بر دوراندیشان عالم معنی با حسن وجهی صورت ظهور مییابد که در آن قضایای کراهیت نمون هزاران حکمت علمی و مصالح ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ازلی است ... عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ- فال پای بر معارج سروری نهاده» (همان: ۱۳۰). تکرار مداوم نوع قدرت‌گیری شاه‌عباس و اهتمام وی در اثبات نقش تقدیر در این امر می‌تواند ناشی از چند مسئله باشد: اول آنکه دیدگاه کلی ترکمان در مورد قدرت یافتن افراد همانگونه که ذکر شد، متکی به تفکر تقدیرگرایی است. دوم: نوع قدرت‌گیری شاه‌عباس در تاریخ صفویان بی‌نظیر بوده و به نوعی طغیان بر ضد صوفی کامل (محمدخدابنده) و کودتا علیه او بوده است، ترکمان با نگاهی تقدیرگرایانه سعی داشته این امر را تلطیف و آن را یک اتفاق عادی جلوه دهد که خداوند آن را مقرر نموده و شاه‌عباس و حتی امرای همراه وی در این امر نقش چندانی نداشته و صرفاً کارگزار مقدرات بوده‌اند. در چنین دیدگاهی به دلیل آنکه سرنوشت از قبل تعیین شده «هرگونه تلاش برای تغییر دادن آن و بهبود آن نه تنها خوب نیست بلکه ایستادن در برابر حکم خدا تلقی می‌شود» (ستوده‌فر و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۵۱) و در این حالت شاه‌عباس نه تنها گناه طغیان علیه پدر متوجه او نیست بلکه عدم انجام این عمل می‌توانست به دلیل مقابله با تقدیر الهی، گناه محسوب شود و به نوعی در پی القاء این مطلب می‌باشد که «هدف تاریخ و معنی آن گویی بیرون از حوادث و رویدادهاست و عبارتست از تحقق مشیت ربانی» (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۰۰). مورد سوم، عدم اعتقاد ترکمان به یافتن علل رخدادها و به حاشیه بردن تعقل درباره وقایع مهم می‌باشد. وی معمولاً خود را ملزم به ارائه تحلیلهای منطبق بر دیدگاههای عقلانی نمی‌داند و قالب اندیشه او تقدیرگرایی است و «تسلط چنین تفکری بر اندیشه‌های یک مورخ موجب انفعال او در تحلیل رخدادهای تاریخی می‌شود» (حسن‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۳۹).

ترکمان در مورد قدرت یافتن امرای همسایه نیز از همین اندیشه پیروی کرده است (ن.ک؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۰۱۶/۳). همچنین ترکمان قدرت نیافتن افراد را نیز ناشی از تقدیر آنها دانسته که در این مورد مهمترین مثال وی عدم توفیق حیدر میرزا در منازعات جانشینی شاه طهماسب می‌باشد (همان: ۱۹۲/۱). مثال دیگر در این زمینه مربوط ناکامی رستم محمدخان از یک در کسب قدرت می‌باشد (همان: ۸۶۶/۲). مهمترین نظر وی در این زمینه آن است که حتی اگر افراد دارای ثروت، نیروی نظامی و حامیان پرنفوذ باشند، تا زمانی که تقدیر با آنها همراهی نکند، موفق نخواهند شد.

رویکرد تقدیرگرایانه عالم‌آرا به مسئله شکست در جنگها

یکی از کاربردهای نگاه تقدیرگرایانه برای مورخان، استفاده از آن جهت توجیه شکست در جنگها می‌باشد. این نوع نگاه شکست را نه به خاطر کمبود و کاستی‌ها بلکه به دلیل مشیت‌الهی دانسته و به نوعی از مکدر شدن خاطر ولی نعمت خویش نیز جلوگیری نموده است. واژه تقدیر به بهانه‌ای تبدیل شده «که هر شخص و جامعه‌ای گناه ناکامیها و ناتوانیهای خود را به گردن آنها بیدازد و خود را از تقصیر و کوتاهی مبرا نشان دهند» (کریمی، ۱۳۸۲: ۱۳۰). آرام بر این عقیده است که ترکمان برخلاف دیگر مورخان عصر صفوی در شرح موضوعاتی مانند شکستها و پیروزی‌ها تبیین‌های تقدیرگرایانه به کار نبرده است (آرام، ۱۳۹۰: ۲۷۷) اما برخی نیز خلاف آن عقیده دارند و بر این باورند ترکمان در وصف اخبار جنگها آشکارا تقدیرگرایی را در نوشتار خویش دخالت داده است (واعظ‌شهرستانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲). در بررسی متن عالم‌آرا اثبات می‌شود که ترکمان بخصوص در مورد شکستها و ناکامیهای حکومت صفوی بدون هیچ تردید و اغمازی به تقدیرگرایی متوسل شده است. ترکمان در روایت برخی از شکست‌های حکومت صفویان، عامل اصلی شکست را تقدیر و مشیت‌الهی معرفی کرده و با اتخاذ چنین رویکردی یا به دلایل دیگر نپرداخته و یا آنها را به گونه‌ای روایت کرده که دیگر عوامل را علل حاشیه‌ای قلمداد نموده است.

الف) روایت تقدیرگرایانه از شکستهای صفویان پیش از شاه‌عباس

بیشترین تعابیر تقدیرگرایانه‌ی به کار رفته توسط ترکمان درباره شکستهای نظامی صفویان مربوط به دوران پیش از روی کار آمدن شاه‌عباس می‌باشد. یکی از مهمترین حنگهای تاریخ ایران نبرد چالدران می‌باشد که در این نبرد صفویان شکست خورده و سبب توقف سیاست توسعه

متصرفات شاه اسماعیل گردید. ترکمان با نگاهی تقدیرگرایانه به توجیه این شکست پرداخته و چنین نگاهشده «بدون شک خداوند اعلم مقدر فرموده بود که شاه اسمعیل در جنگ چالدران شکست بخورد» (سیوری، ۱۳۹۴: ۴۵). نگاهی کاملاً تقدیرگرایانه که شاه از گناه شکست میرا شده و دلیل آن تقدیر الهی و خواست خداوند عنوان شده است. ترکمان با پناه بردن به عامل مشیت الهی هم شاه قدیس صفویان را از خطا مصون نگه داشته و هم زحمت یافتن علل شکست را از دوش خویش برداشته است.

پس از مرگ شاه طهماسب، روابط ایران و عثمانی یک بار دیگر دچار تنش گردیده و عثمانی‌ها از فرصت ناشی از اختلافات داخلی دربار صفویان بهره برده و به مرزهای ایران حمله نمودند. آنها با نادیده گرفتن قرارداد آماسیه به آذربایجان و شیروان حمله نمودند. اسکندریبگ این حمله را در مشیت مردم آن منطقه دانسته و نوشته «اختلال احوال ساکنان دیار آذربایجان و شیروان در مشیت الهی تعلق گرفته بود» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۳۰/۱) واقعه‌ای که ناشی از عدم وجود نیروی مرکزی قدرتمند در آن مقطع بود و به صورت طبیعی وقتی حکومت مرکزی در ایران با مشکل مواجه می‌شد همسایگان معاند از فرصت استفاده کرده و سعی در اشغال بخش‌هایی از ایران را می‌نمودند و این امر بارها در تاریخ ایران تکرار شده و ترکمان می‌توانست با یک کنکاش ساده در تاریخ ایران خود را به زحمت استفاده از تعابیر تقدیرگرایانه نمی‌انداخت. اسکندریبگ در جای دیگر در توجیه اشغال مجدد شیروان بازهم پای اراده خداوند را وسط کشیده و نوشته «چون اراده ازلی بدان متعلق گشته بود که ولایت شیروان بتصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آن دیار گسترده شود اثری بسعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشد» (همان: ۲۷۱).

اشغال تبریز توسط عثمانی در زمان محمدخدابنده یکی از وقایع مهم دوران پادشاهی سلطان محمد می‌باشد که ترکمان آن را «باقتضای دوران بتقدیر پروردگار عالمیان» (همان: ۳۰۵) دانسته و می‌گوید چون اراده ازلی به تصرف و تخریب آن شهر و پریشانی مردم آن خطه بوده این اتفاق رخ داده است (همان: ۳۰۸). اسکندریبگ چند صفحه جلوتر این روایت را تکرار و علاوه بر اراده ازلی و مشیت الهی مورد جدیدی نیز بدان افزوده که عبارت از عدم قدر عافیت دانستن اهالی آن دیار و نمک‌نشناسی آنها می‌باشد (همان: ۳۱۷). وی جریان تقدیر الهی و نمک‌نشناسی

^۱ - این نقل قول در نسخه‌های مورد استفاده یافت نشد و ظاهراً سیوری به نسخه‌ای که این متن در آن نگاهشده شده دسترسی داشته است.

مردم را با هم تلفیق نموده و نتیجه‌ای در راستای توجیه ضعف حکومت صفویان گرفته است. همچنین ترکمان اسیر شدن شاه‌رخ‌خان مهرداد صفویان در این ایام را به دلیل آنکه در لوح قضا ثبت بود (همان: ۳۱۸) عنوان می‌کند. در واقع وی تمامی اتفاقات رخ داده در جریان اشغال تبریز توسط عثمانی‌ها را با تعبیر تقدیرگرایانه ثبت نموده است. دلایل عقلی زیادی برای وقوع چنین وضعیتی در مناطق اشغال شده وجود دارد اما «وقتی تفکر انسان و ذهن انسان از یافتن صدها هزاران جریان متفاوت و علت‌های متوازی که یکدیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهند... عاجز و درمانده باشد، با پناه بردن به یک عامل دیگر که نه تنها مجرد و منفرد از پدیده‌های تاریخی است بلکه بیگانه و ناآشنا با آن‌هاست روی می‌آورد» (حسن‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۳۷).

ب) روایت تقدیرگرایانه از شکست‌های دوران شاه‌عباس

دوران ابتدایی سلطنت شاه‌عباس به دلیل ضعف‌های ناشی از جنگ‌های داخلی، با شکست‌هایی همراه بود. ترکمان به این ناکامی‌ها نگاهی از روی تقدیر و مشیت‌الهی داشته و با اتخاذ این رویکرد سعی کرده تقدیر را به عنوان عاملی توجیه‌گر و یا به عبارتی تسکین‌بخش جلوه دهد. یکی از وقایع مهم ابتدای حکومت شاه‌عباس در سال ۹۹۷ ق. تصرف هرات به دست ازبکان بود. این جریان که ناشی از سهل‌انگاری علیقلی‌خان شاملو و قزلباش‌ها بوده را ترکمان «برحسب تقدیر» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۸۷/۲) تفسیر نموده و در ادامه تسلیم شدن علیقلی‌خان را به این صورت بیان نموده که: «چون اراده ازلی بشهادت ایشان تعلق گرفته بود... رضا بقضاء کردگار دادند» (همان: ۳۸۸). او حمله عبدالمومن‌خان به خراسان و تصرف مشهد مقدس را «بتقدیر پروردگار جهان» (همان: ۴۱۱) تعبیر نموده و در جریان شرح وقایع فتح خراسان بدست ازبکان، چندین بار به مسئله تقدیر و اقبال و نقش پررنگ این عوامل در وقوع آن حوادث تاکید می‌کند. ترکمان حتی عدم حضور شاه‌عباس در خراسان جهت یاری نیروهای مدافع را نیز به بخت و اقبال و مسائلی از این دست گره زده و نوشته چون هنوز ستاره بخت ایرانیان ظهور نکرده بود، شاه در تهران مریض شد و چون اراده ازلی بر اختلال حال اهالی مشهد بود، بیماری وی بهبود نیافت (همان: ۴۱۲) و در ادامه شکست امرای قزلباش از ازبکان را ناشی از تقدیر کردگار جهان دانسته است (همان: ۴۱۴). در سال ۱۰۰۱ ق. شاه‌عباس تصمیم می‌گیرد به هر صورت خراسان را از اشغال ازبکان خارج کند اما به دلایلی مختلف از جمله فرارسیدن فصل زمستان و کمبود آذوقه موفق به این امر نمی‌شود و در نهایت تصمیم به عقب‌نشینی گرفته و آن را به زمانی دیگر موکول

می‌کند. ترکمان در توجیه عقب‌نشینی شاه نوشته: «چون از دیوان یفعل‌الله مایشاء هرکاری را می‌عادی مقرر است حصول این مطلب را باقتضای قضا و میعاد قدر حواله نموده» (همان: ۴۵۴) و در جای دیگر نوشته تا سال ۱۰۰۴ ق مسئله دفع ازبکان از خراسان «از پس پرده تقدیر بحیز ظهور نمی‌آمد» (همان: ۵۰۶). باید به این نکته توجه داشت ترکمان زمانی این مطالب را نگاشته که از شکست نهایی ازبکان آگاهی داشته و به همین سبب شکست‌های اولیه از ازبکان را با این عنوان که تقدیر زمان مناسب‌تری برای پیروزی در نظر گرفته بود توجیه نموده است. بی‌گمان اگر مورخ از پیروزی نهایی خبر نداشت از تعابیری محتاط‌تر استفاده می‌کرد. نمونه‌های دیگری از این دست مطالب که ترکمان در توجیه عدم توفیقی که وی از پیروزی نهایی آن اطلاع داشته می‌توان ذکر نمود از جمله؛ عدم اشاره به دلایل شکست‌های شیوخ صفوی از شروانشاهان و نگاشتن این مطلب که چون موعود طلوع آفتاب خاندان صفویه نرسیده بود و آن را «می‌عادی مقرر بود» (همان: ۲۰/۱) و همچنین عدم توفیق الله‌وردیخان فرمانده نیروهای شاه‌عباس به سال ۱۰۱۱ ق در فتح بغداد و توجیه آن با ذکر اینکه هنوز زمان تقدیر الهی برای فتح بغداد نرسیده بود.

به طور کلی باید عنوان نمود با وجود آنکه متن عالم‌آرا مملو از تعابیر و نگاه تقدیرگرایانه می‌باشد اما میزان استفاده از تعبیرات تقدیرگرایانه به فاصله سالهای مرگ شاه‌طهماسب تا زمان اوج قدرت شاه‌عباس، بیشتر از دیگر مقاطع می‌باشد. در این مقطع بخش‌های زیادی از ایران توسط همسایگان تصرف می‌شود و ترکمان جهت توجیه این شکستها و همچنین پرهیز از پرداختن به دلایل ناکارآمدی حکومت صفویان، به تقدیرگرایی متوسل شده است. تقدیرگرایی در چنین مواقعی به جهت روانی عاملی تسکین‌دهنده بوده که به وسیله آن هم می‌توان افکار عمومی را اقناع نمود و هم از بیان کاستی‌ها و اشتباهات ولینعمتان خویش (شاهان صفوی) اجتناب کرده است. انسان زمانی که بر این باور باشد هر اتفاقی به خواست و اراده‌ای مافوق اراده بشر رخ می‌دهد، تحمل ناکامی‌ها برای وی راحت‌تر بوده و خویشتن را از یافتن علل ناکامی‌ها بی‌نیاز دانسته و یا حتی از پذیرش مسئولیت شکست، خود را مبرا می‌کند. ترکمان این خط سیر را در تاریخنگاری خویش رها نکرده و همواره بدان پایبند بوده است. ترکمان حتی به شکست‌های متحدان صفویان از جمله شکست همایون گورکانی از شیرخان افغان نگاهی تقدیرگرایانه داشته است (همان: ۴۳۰/۲). چهار کلمه: تقدیر، قضا، قدر (مقدر، یقدر) و مشیت، بیشترین کاربرد را در تعبیرات تقدیرگرایانه ترکمان داشته‌اند که اگر بخواهیم میزان استفاده از این کلمات را به صورت آماری نشان دهیم باید عنوان نمود که از کلمه تقدیر ۱۹۴ بار، قضا ۲۱۹ بار، قدر (مقدر، یقدر) ۵۳ بار

و مشیت که منظور همان مشیت‌الهی می‌باشد ۲۲ بار استفاده شده است. همانگونه که بیان گردید بیشترین میزان استفاده از تعبیرات تقدیرگرایانه مربوط به فاصله مرگ طهماسب تا روی کار آمدن شاه‌عباس می‌باشد به گونه‌ای که از مجموع ۴۸۸ کلمه‌ی تقدیرگرایانه ۹۲ مورد مربوط به این بازه زمانی (۱۲ساله) می‌باشد. سه جلد عالم‌آرا که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند، در مجموع ۱۱۱۶ صفحه می‌باشد که وقایع مربوط به بازه زمانی مورد نظر ۱۸۲ صفحه را شامل می‌شود یعنی تقریباً یک ششم از مجموع کل کتاب اما تعبیر تقدیرگرایانه در این صفحات نزدیک به یک پنجم از کل مجموع کلمات تقدیرگرایانه (تقدیر، قضا، قدر، مقدر، یقدر) و مشیت) را شامل می‌شود. همچنین در روایت وقایع مربوط به مرگ طهماسب تا روی کار آمدن شاه‌عباس فقط ۴ بار از کلمه اقبال شاهی که تعبیری تقدیرگرایانه بوده (در این باره بحث خواهد شد) و کاربرد آن بیشتر مربوط به روایت موفقیت‌های شاهان صفوی می‌باشد، بهره برده در حالیکه در مجموع از این تعبیر ۱۷۱ بار استفاده شده است. چنین اعداد و آماری به خوبی بیانگر آن است که ترکمان در دورانی که حکومت صفویه دچار ضعف بوده و میزان ناکامی‌های این سلسله نیز افزایش یافته، از تعبیر تقدیرگرایانه‌ی بیشتری در جهت توجیه ضعف‌های این حکومت، استفاده نموده است.

اسکندریبگ در مواردی هرچند محدود به برخی پیروزیهای صفویان نگاهی تقدیرگرایانه داشته است. به طور نمونه: اسارت غازیگرای خان تاتار توسط نیروهای قزلباش (همان: ۱/۲۷۰) فتح قلعه اندخود در سال ۱۰۱۱ق (همان: ۲/۶۲۲) و در نهایت پیروزی درخشان شاه‌عباس در سال ۱۰۱۴ق که موفق به بازپس‌گیری شهر تبریز شد (همان: ۲/۶۹۹). ترکمان در روایت کامیابی‌های نظامی صفویان سعی کرده بر محور عقلانیت گام بردارد و آنها را بیشتر ناشی از تدبیر شاه صفوی بداند با این وجود از نقش عاملی به نام «اقبال شاهی» در پیروزیها نیز غافل نبوده است.

روایت تقدیرگرایانه اسکندریبگ از مرگ افراد

اسکندریبگ در مورد مرگ افراد خصوصاً اشخاص مشهور نیز رویکردی تقدیرگرایانه داشته است. گرچه برخی محققان بر این عقیده‌اند که ترکمان در مسائل کم‌اهمیتی مانند تولد و مرگ اندیشه تقدیرگرایانه ندارد (آرام، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ سرخیل، ۱۳۹۰: ۱۰۹) اما با بررسی متن می‌توان به خوبی دیدگاه تقدیرگرایانه ترکمان را بخصوص در مورد مرگ افراد مشاهده نمود.

ترکمان در برخی موارد امر تقدیر را به نوعی از زبان دیگران روایت و به این شکل آن را

تصدیق می‌کند. از جمله در بیان قتل شیخ حیدر می‌نویسد که حیدر در حین جنگ با نیروهای متحد آق‌قویونلو و شروانشاه، با یکی از فرماندهان آق‌قویونلو به نام بیچی‌اغلی درگیر می‌شود و او را با سرنیزه بر زمین می‌اندازد اما هنگامی که از هویت او آگاه می‌شود از قتل وی درمی‌گذرد. یاران حیدر علت این کار را از او سوال می‌کنند که وی در پاسخ گفته «هنوز اجل او نرسیده و آفتاب عمر من بزوال رسیده در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل و تقدیر لم یزل را چاره نیست» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۰/۱) آگاهی حیدر از آینده که به نوعی در راستای نشان دادن جایگاه رفیع مذهبی حیدر می‌باشد و همچنین تسلط حیدر بر دشمن و نکشتن او امری غیرقابل باور و غیرعقلانی به نظر می‌رسد و در نهایت منتسب نمودن قتل حیدر به تقدیر و مقدر شدن آن از پیش نکاتی قابل تامل در روایت ترکمان از مرگ حیدر می‌باشند. بدون آنکه نویسنده سعی در بیان دلایل عقلانی این رخداد داشته باشد.

ترکمان به مرگ شاه‌طهماسب که مرگی طبیعی بوده نیز نگاهی تقدیرگرایانه دارد. شاه-طهماسب قبل از مرگ یکبار مریض شده ولی پس از مدتی رنج بهبود می‌یابد که این بهبودی را ترکمان موافق تقدیر دانسته (همان: ۱۱۹) و مرگ او نیز براساس اراده تقدیر می‌داند (همان: ۱۱۸). ترکمان در مورد مرگ قتل حمزه میرزا به صورت مفصل‌تری از تعبیرات تقدیرگرایانه استفاده کرده و نوشته: «چون عادت سپهر جفاکار و اقتضای فلک کجرفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل مرادی که از جویبار عزت و علا سرکشیده بشمره آرزو بارور گردد عنقریب از آفت صرصر بیداد حوادث دوران از پای درآید و هر ذیشوکتی که با عروس دولت دست اعتناق در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت در کید و مکر شبروان وقایع روزگار شاهد مهر افروز امل را سه طلاق بر گوشه چادر بسته بحرمان ابدی گرفتار آید ما صدق این مقاله قضیه هایلر شهادت شاهزاده غفران مآل اعنی نواب جهانبانی است که در حدود گنجه از اقتضای قضا بوقوع پیوست» (همان: ۳۴۶) و در نهایت نوشته این رخداد «در لوح قضا رقم‌پذیر کلک تقدیر شده بود» (همان: ۳۴۷).

ترکمان در پاره‌ای موارد عدم مرگ افراد را نیز ناشی عدم موافقت تقدیر با مرگ آنها دانسته و در همین راستا به کشتارهای دوره شاه‌اسماعیل دوم و قصد وی برای از بین بردن همه مدعیان سلطنت اشاره می‌کند اما این امر خلاف مقدرات بوده «وندانست بمقتضای العبد والله یقدر خالق برخلاف خلاق است» (همان: ۲۱۷) ترکمان مرگ شاه‌اسماعیل دوم و پایان پادشاهی او را نیز با امری نجومی (ظهور ستاره ذوذنابه) گره زده (همان: ۲۱۸-۲۱۷) و با وجود آنکه دلیل اصلی مرگ او را بیان نموده اما باز هم سعی کرده این مرگ را نیز با امری غیرطبیعی و بی دخالت انسان توجیه

کند. ترکمان مرگ برخی افراد را نیز ناشی از پاره‌ای از اعمال آنها در این دنیا دانسته است. قطع صلح رحم در مورد مرگ بکتاش‌خان (همان: ۴۲۰/۲) آه مظلومان و ستمدیدگان در مورد مرگ عبیدخان ازبک (همان: ۶۶/۱) و عثمان پاشا فرمانده نیروهای عثمانی در تبریز (همان: ۳۱۰) از این دست موارد هستند. همچنین وقوع برخی بیماری‌ها مانند که باعث مرگ افراد زیادی شده، را از تاثیرات تقدیرات الهی دانسته مانند وبا و طاعون آذربایجان در سال ۱۰۳۳ ق (همان: ۱۰۲۱/۳). موارد متعددی از نگاه تقدیرگرایانه ترکمان در مورد مرگ افراد مختلف وجود دارد و از تعبیراتی مانند «از تقدیر الهی»، «اسیر سرینجه تقدیر»، «طعمه شمشیر و هدف تقدیر» و... استفاده کرده است (ن.ک: همان: ۲۷۴/۱، ۲۷۳، ۹۳؛ ۵۸۴/۲، ۴۵۶، ۴۴۲؛ ۹۵۵/۳).

تقدیرگرایی و جایگاه قدسی شاه صفوی

در دوره صفویه، شاه از جایگاه قدسی ویژه‌ای برخوردار بوده (طهماسبی، ۱۳۹۴: ۸۵-۶۵)، به گونه‌ای که برخی خصایص شبیه به کرامات به آنان نسبت داده می‌شد و در همین راستا برخی مورخان صفوی سعی نموده‌اند با ذکر مثال‌هایی، جایگاه مقدس شاهان صفوی را انعکاس دهند. جایگاه مقدس شاه صفوی از نظر تاریخنگاری آن دوره هم سبب نوعی خوش‌بینی و خوش‌اقبال برای شاه و اطرافیانش شده و هم معصومیتی برای شاه ایجاد کرده که وی را از خطا و اشتباه مصون نگه می‌داشت. ترکمان با بهره‌گرفتن از باور تقدیرگرایی سعی در تبیین این دو مقوله داشته و بسیاری از موفقیت‌های شاه و اطرافیانش را ناشی از نیروی بی‌زوال اقبال شاهی دانسته و خطاهای رخ داده توسط شاه را با نگاهی جبرگرایانه امری از پیش تعیین شده تفسیر نموده است.

الف) بخت و اقبال شاهی

یکی از مواردی که تاریخنگاری صفوی بر آن تاکید داشته، اقبال شاهی می‌باشد. اقبال شاهی قدرتی ماورایی بوده که شاه با تکیه بر آن به اهداف خویش دست می‌یافت. این ویژگی، مخصوص شاهان صفوی بوده و دیگران از آن بهره‌ای نداشته و یا اگر از آن بهره‌مند می‌شدند به واسطه شاه صفوی بوده است. بیشترین کاربرد استفاده از اقبال شاهی توسط ترکمان مربوط به امور نظامی بوده و وی وقوع بسیاری از امور نظامی را به بخت و اقبال شاهی نسبت داده است. ترکمان بارها موفقیت‌های شاه را در نبردها ناشی از اقبال شاهی دانسته و از نظر وی، اقبال

شاهی حتی می‌توانست سبب رسوایی مخالفان شاه و یا موفقیت دوستان شاه شود. در روایت وقایع پیش از حکومت شاه‌عباس، ترکمان مواردی از نیروی اقبال شاهی را ذکر کرده که به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ واقعه جدال بین خان محمد استاجلو و علاءالدوله ذوالقدر اشاره نمود. در این درگیری نیروهای خان محمد بسیار کمتر از نیروهای علاءالدوله بود اما پیروزی نهایی نصیب خان محمد گردید. ترکمان علت جسارت یافتن اولیه خان محمد در برابر علاءالدوله را «تکیه بر اقبال بی‌زوال شاهی» دانسته و پیروزی نیروهای خان محمد در دو نوبت را با عنوان: «نیروی اقبال دولت قاهره» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۲/۱) و همچنین «بیم‌اقبال بی‌زوال همایون» (همان: ۳۳) تعبیر نموده است. ترکمان بدون آنکه به تحلیل و علل واقعی پیروزیهای خان محمد بپردازد صرفاً آن را ناشی از وابستگی وی به خاندان صفوی و اقبال شاهی آنها می‌داند. نکته جالب در ادامه مبحث اشاره به گرفتار شدن کورشاهرخ پسر علاءالدوله می‌باشد. ظاهراً در نیروهای خان محمد شخص کوری حضور داشته که سپاهیان به شماتت او می‌پردازند که یک کور چگونه به جنگ آمده که او در پاسخ می‌گوید: «از خدای تعالی خواسته‌ام که اقبال شاه دین - پناه آن کور را بدست این کور اندازد از قضای الهی کورشاهرخ بدست او گرفتار آمد» (همان). فارغ از صحت و سقم این ماجرا می‌توان عنوان نمود که اعتقاد به اقبال بی‌زوال شاهی عمیقاً در میان اتباع او جود داشته است. در وقایع مربوط به دوران شاه‌طهماسب نیز از اقبال آن شاه یاد شده است. ترکمان ماجرای دفع شورش خطرناک القاس میرزا برادر شاه‌طهماسب را ناشی از نیروی اقبال شاهی و مساعدت اختر می‌داند. همچنین در ذکر شکست خوردن و در نهایت کشته شدن لوارصاب‌گرگی از نظر ترکمان بیشترین عاملیت را اقبال شاهی داشته است (همان: ۸۸).

بیشترین تعبیرات استفاده شده در مورد بخت و اقبال شاهی مربوط به دوره شاه‌عباس می‌باشد. در مجموع ترکمان ۱۷۱ بار از تعبیر اقبال شاهی و نیروی اقبال شاهی استفاده کرده که ۱۲۸ مورد آن یعنی چیزی تقریباً هفتاد و پنج درصد، مربوط به وقایع زمان شاه‌عباس بوده است. او بارها برای کارهای موفق شاه‌عباس از تعبیر «نیروی اقبال» استفاده کرده است. ترکمان حتی مرگ سلطان - محمد، سلطان عثمانی در سال ۱۰۱۱ ق را ناشی از اقبال شاهی شاه‌عباس می‌داند (همان: ۶۴۶/۲). ترکمان در اشاره به فتوحات شاه‌عباس در برابر عثمانی‌ها و اینکه قلاع رومی غیرقابل فتح بوده - اند چنین سروده:

اقبال تو صد قلعه گرفت از رومی یک قلعه ز نوکر تو رومی نگرفت (همان: ۹۱۱)

فتح قلاع مستحکم عثمانی از دیدگاه ترکمان ناشی از اقبال شاهی بوده است. موارد بسیاری

که پیروزیها را ناشی از اقبال شاهی می‌داند، وجود دارد که ذکر همه آنها موجب اطاله کلام خواهد شد (ن.ک؛ همان: ۲۸۲، ۲۷۷/۱؛ ۹۲۳، ۹۹۰، ۹۲۲/۳؛ ۵۹۰، ۵۲۰، ۶۶۳، ۶۱۷، ۶۱۶، ۸۲۴، ۸۲۰، ۷۷۱، ۷۴۶، ۷۴۵، ۷۳۷، ۷۰۶، ۶۶۴/۲). در برخی از این موارد ترکمان اتفاقات رخ داده در سرزمین‌های همسایه را نیز ناشی از اقبال شاهی شاه صفوی دانسته است «تفکر و ذهن بشری بدون این که تاثیر بخت، اقبال و سرنوشت را در رخدادهای تاریخی اثبات کند و خطاهای موازی آنها را دنبال نماید و رابط علی و معلولی این جهانی را کشف کند به ارائه دیدگاه‌های کلان غیرقابل اثبات روی می‌آورد و چون اثبات‌ناپذیر و دور از سترس عقل بشری است پس ضرورت تعقل در حاشیه و پیرامون آن را نیز به خود راه نمی‌دهد. به عبارت دیگر توجه به بخت و اقبال و سرنوشت نوعی تنبیل‌پروری اندیشه‌ها و خرده‌های ژرف‌گرانه و کنجکاوانه بشری است» (حسن - زاده، ۱۳۷: ۱۳۸). علاوه بر اینکه پناه بردن به توجیه بخت و اقبال سبب معاف شدن ترکمان از ارائه تحلیل‌های عقلانی شده، این امر همچنین در راستای امر مشروعیت‌بخشی به شاهان صفوی، بویژه شاه‌عباس که در ابتدای سلطنت با مشکل مشروعیتی به سبب غضب حکومت پدر مواجه شده بود، بوده است. خصوصا آنکه گفته می‌شود بسیاری از آثار تاریخی که در آن دوره نگاشته می‌شدند در میادین شهرها و برای مردم عادی خوانده می‌شدند (کوئین، ۱۳۹۲: ۳۷۶). مورخان از شیوه‌های مختلف برای اثبات مشروعیت شاهان صفوی استفاده می‌نمودند که تاکید مکرر بر اقبال شاهی توسط ترکمان می‌تواند در این راستا باشد.

ب) تقدیرگرایی و خطازدایی از اقدامات شاه

یکی از پرکاربردترین موارد استفاده از تقدیرگرایی توجیه امور می‌باشد. براین اساس انسان می‌تواند خطا را از خود دور کرده و اتفاق اشتباه رخ داده را بنا بر اینکه تقدیر بوده توجیه نماید. شاهان صفوی بنا بر طبیعت انسانی از خطا مصون نبوده و برخی از خطاهای آنها مهلک و جبران‌ناپذیر بوده است. در چنین مواردی مورخان سعی نموده‌اند به توجیه خطاها بپردازند. در واقع «هرجا روند حوادث به گونه‌ای اتفاق افتاده که زشتی‌های نظام بی‌ضابطه حکومت وقت را، هویدا می‌نموده، آن‌جا مورخ بدون افکندن خود در ورطه چرایی حادثه، چگونگی آن را به دست ناپیدای تقدیر نسبت می‌دهد» (سرخیل، ۱۳۹۰: ۱۰۲). ترکمان نیز بنا بر همین رویه چندین بار اقدام به توجیه رفتار شاهان صفوی و بویژه شاه‌عباس نموده و به خطاهای شاه‌عباس، نگاهی عقلانی نداشته و آنها را بر اساس نوعی تفکر تقدیرگرایانه روایت کرده است. یکی از اتفاقات رخ داده در

زمان شاه‌عباس که پیش از آن در تاریخ این سلسله رخ نداده بود، قتل و کور کردن فرزند به سبب سوءظن بوده است. محمدباقر میرزا (صفی میرزا) که پسر ارشد و ولیعهد شاه‌عباس بود، در جوانی توسط پدر کشته می‌شود. این اتفاق که از اقدامات نادرست شاه بود، توسط ترکمان با نوشتن این جمله که «از تقدیرات الهی وقوع یافت» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۳۳/۲) توجیه شده و شاه از خطا در این زمینه تبرئه شده است. کورشیدن امامقلی میرزا دیگر فرزند شاه نیز از سوی ترکمان ناشی از تقدیر توجیه و نوشته «بحسب تقدیر بدین بلیه گرفتار آمد» (همان، ۱۰۶۵/۳). ترکمان به هرامری از جمله تقدیر متوسل شده که در این زمینه کمترین اشتباه را متوجه شاه نماید.

شاه‌عباس در برخی موارد به هنگام سرکوب شورش‌های داخلی از خشونت بیش از حد استفاده می‌کرد که در این موارد نیز ترکمان با ارتباط دادن این خشونت با تقدیر در پی تعدیل و توجیه آن بوده است. شاه‌عباس در مواجهه با اکراد مکرری دستور قتل عام عمومی آنها را صادر نمود و این امر در حالی رخ داد که این گروه همگی اسیر و یا افراد غیرنظامی بودند. این عمل خشن شاه چنین توجیه شده: «قتل عام آن طبقه بقلم تقدیر در صفحه روزگار مثبت شده بود» (همان، ۸۱۴/۲). این توجیه تقدیرگرایانه جهت تطهیر شاه و عادی جلوه دادن اقدام او بوده و به نوعی شاه صرفاً مأمور اجرای حکمی بوده که در تقدیر آنها ثبت شده بود. ترکمان همچنین تخریب ولایت کاخ توسط شاه‌عباس که می‌توانست در جهت گرایش مردم آن سرزمین به سمت عثمانی‌ها موثر باشد را با این توجیه که «چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی» (همان، ۸۹۷/۲) بوده توجیه کرده است.

موارد دیگری از تقدیرگرایی در عالم‌آرا

اسکندریگ نیز در برخی وقایع متنوع از اندیشه تقدیرگرایی پیروی کرده و این خط سیر را رها نکرده و به آن وفادار بوده است. در زمان بحث از خاندان صفویه پیش از پادشاهی شاه‌اسماعیل اول روبه روایت‌های تکراری مورخین صفوی که آمیزه‌ای از تقدیرگرایی و موارد غیرعقلانی بوده، را تکرار نموده و پذیرفته است (ن.ک؛ همان، ۱۵۰/۱).

ترکمان به جنگ‌های داخلی قزلباشان در ابتدای سلطنت طهماسب نیز نگاه تقدیرگرایانه داشته و وقوع آن جنگ‌ها میان سران قزلباش که در راستای کسب قدرت بیشتر و اعمال نفوذ بر شاه جوان بوده، را با گفتن آنکه اراده ازلی بر وقوع آنها بوده توجیه نموده است (همان، ۴۷). همچنین او به آشوب‌های داخلی پس از مرگ طهماسب نیز همین نگاه داشته و آن را به «اقتضای قضا و تقدیرات آسمانی» (همان، ۲۴۷) نسبت داده است.

اسکندریبگ عدم توافق ایران و عثمانی بر سر تعیین مرزها در زمان شاه‌عباس را نیز با مسئله تقدیر گره زده و نوشته علت عدم توافق آن بوده که «اراده تقدیر و ملک قدیر نوعی دیگر بود» (همان: ۶۷۲/۲). ترکمان قضا و قدر را حتی به معماری نیز راه داده و درباره ساختن قلعه تبریز به سال ۱۰۱۴ ق که خیلی زود و در مدت بیست روز به انجام رسیده از تعبیر «معماران قضا و مهندسان قدر» (همان: ۶۸۲) استفاده نموده و نتوانسته در مورد چنین امر غیرعادی به نحو دیگری قضاوت کند. در تیتراهای عالم‌آرا نیز وفاداری نویسنده به امر تقدیرگرایی قابل رسد می‌باشد به عنوان نمونه تیتراهای متنوعی به این شیوه «وقایع متنوعه که درین سال برحسب تقدیر خالق عباد روی داد» (همان: ۴۱۶) وجود دارد.

ارتباط دادن برخی موارد به تاثیرات افلاک که بازتابی از نوعی نگاه تقدیرگرایانه می‌باشد از دیگر موارد در تاریخنگاری ترکمان می‌باشد. به عنوان مثال در سال ۱۰۲۹ ق اختلافی مابین وزراء و مستوفیان رخ داده که ترکمان این اختلاف را ناشی از تاثیرات «افلاک انجم و احتراق عطارد و رجعت مشتری می‌داند» (همان: ۹۵۳/۳). همچنین ترکمان ظهور ستاره ذوبانه را به عنوان علت بیماری گسترده‌ای که در شمال ایران رخ داده و سبب مریض شدن شاه هم شده بود (همان: ۹۵۴) می‌داند. جدول ۱؛ تعداد دفعات استفاده از کلمات تقدیرگرایانه در عالم‌آرای عباسی

فراوانی				مقولات	ردیف
مجموع	دوران حکومت شاه‌عباس اول	از مرگ شاه‌طهماسب تا روی کار آمدن شاه‌عباس اول	از ابتدای متن عالم‌آرا تا مرگ شاه‌طهماسب		
۱۹۴	۱۳۶	۳۷	۱۹	تقدیر	۱
۲۱۹	۱۵۰	۴۲	۲۷	قضا	۲
۵۳	۴۱	۸	۴	قدر، یقدر، مقدر	۳
۲۲	۱۶	۵	۱	مشیت (مشیت الهی)	۴
۱۷۱	۱۲۸	۴	۳۹	اقبال شاهی	۵
۶۵۹	۴۷۱	۹۶	۹۰	مجموع	۶

نتیجه

یکی از مهمترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری عالم‌آرای عباسی، غلبه گفتمان مشیت‌الهی و تقدیرگرایی می‌باشد. این اندیشه در ابعاد مختلف و به شیوه‌های گوناگون توسط اسکندریبگ به کار رفته و مولف عمیقاً بدان اعتقاد داشته و چیره‌گی این تفکر در نوشتار وی قابل لمس و ردیابی می‌باشد. اسکندریبگ از اندیشه تقدیرگرایی در جهت توجیه خطاها و شکست‌های حکومت صفویه و خصوصاً شاه‌عباس بهره برده است. موضع‌گیری وی نسبت به شکست‌ها و ناکامی‌های خاندان و شاهان صفوی به دو شیوه می‌باشد. در شیوه اول به سبب آنکه شکست و ناکامی به گونه‌ای بوده که بعدها نیز جبران نشده و خاندان صفوی در این جریان مقصر بوده‌اند با نگاهی کاملاً تقدیرگرایانه صرفاً با به کار بردن اراده ازلی و مشیت‌الهی بر آن قرار گرفته بود، توجیه شده‌اند. در شیوه دوم رویکردی وی نسبت به ناکامی‌هایی است که بعدها جبران می‌شوند که این بار ترکمان به دلیل آگاهی از جبران این نوع شکست‌ها با تعبیر آنکه هنوز تقدیر و موعود آن کار و موفقیت نرسیده بود، ناکامی را توجیه نموده است.

اسکندریبگ به هیچ روی خود را ملزم به یافتن علل و چرایی رخدادها نمی‌داند و پیروی از این شیوه وی را به سمت تبیین‌های تقدیرگرایانه سوق داده است. همچنین ترکمان از تقدیرگرایی در جهت مشروع جلوه دادن اقدامات شاهان صفوی بویژه شاه‌عباس و ایجاد نوعی مشروعیت دینی برای آنها استفاده نموده است. وی در این راستا از تعبیر اقبال‌شاهی بیشترین بهره را برده و اقبال‌شاهی در اندیشه وی کارکردی بسیار موثر داشته و ظاهراً یکی از لازمه‌های مشروعیت‌بخش شاهان صفوی داشتن اقبال‌شاهی بوده است. این اقبال و بخت شاهانه می‌توانست حتی به دشمنان خارجی و در خارج از مرزها آسیب برساند. استفاده از آیات قرآن و خصوصاً برخی آیات مشخص که به نوعی در تایید اندیشه تقدیرگرایی بوده یکی دیگر از شیوه‌های تاریخ‌نگاری ترکمان بوده است. وی با توسل به این اندیشه و با آوردن آیات و تعبیرات فرآنی، حکومت خاندان صفوی و شاهان این سلسله را امری مثبت در لوح تقدیر و الهی دانسته و هرگونه مزاحمت برای این امر و تشکیک در این مورد با عقوبت الهی مواجه خواهد شد. بر همین اساس شاهان صفوی نیز مجری مشیت از پیش تعیین‌شده خداوندی بوده و از هرگونه خطایی بری و اقدامات نادرست آنها نیز بدین شیوه توجیه شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، (۱۳۷۱)، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی و ابو القاسم حالت، ج ۱، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
۲. -ابن طقطقی، محمدبن علی، (۱۳۹۰)، تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۳. آرام، محمدباقر، (۱۳۹۳)، اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۴. بیهقی، ابوالفضل، (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض، ج ۵ و ۸ و ۹، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم.
۵. ترکمان، اسکندریگ، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، ج ۱ و ۲ و ۳، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
۶. ثعالی نیشابوری، عبدالملک، (۱۳۶۸)، تاریخ ثعالی، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نشر نقره.
۷. جوینی، علاءالدین عطاملک، (۱۳۸۵)، تاریخ جهان‌نگشای جوینی، مصحح محمد قزوینی و سید شاهرخ موسویان، تهران: انتشارات دستان.
۸. چایلد، وبرگوردن، (۱۳۵۵)، تاریخ، ترجمه سعیدمحمدیان، تهران: امیرکبیر.
۹. حسن‌زاده، اسماعیل، (۱۳۸۰)، «اندیشه مشیت‌الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی»، تاریخ اسلام، ۲ (۱)، ۱۳۳-۱۶۶.
۱۰. رایینسون، جیس اف، (۱۳۹۲)، تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمه محسن

الویری، تهران: سمت.

۱۱. رازنهان، محمدحسن؛ شیردل، تقی، (۱۳۹۶)، «بازتاب تقدیرگرایی و مولفه‌های آن در سفرنامه‌های عصر صفوی»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، ۸ (۲۹)، ۱۱۹-۱۴۳.
۱۲. رضوی، سیدابوالفضل؛ صلاح، مهدی، (۱۳۹۵)، «تاملی برجایگاه رویکرد جهانی در تاریخ-نگاری اسلامی»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، ۲۶ (۱۸) پیاپی (۱۰۳)، ۲۵-۴۲.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
۱۴. زنز، آر. سی، (۱۳۸۴)، زروان یا معماری زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر.
۱۵. سائگیت، بورلی، (۱۳۷۹)، تاریخ چیست و چرا، ترجمه رویا منجم، تهران: نگاه سبز.
۱۶. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۵)، مقدمه‌ای بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، تهران: انتشارات کیهان.
۱۷. ستوده‌فر، مهدی و دیگران، (۱۳۹۷)، «تحلیلی جامعه‌شناختی بر خرافه‌گرایی دینی در عصر مرشدشاهان صفوی»، جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۹ (۷۱)، ۱۳۹-۱۵۶.
۱۸. سرخیل، فاطمه، (۱۳۹۰)، «درآمدی بر روش و بینش تاریخی اسکندربیگ منشی ترکمان در عالم‌آرای عباسی»، تاریخ اسلام، ۱۲ (۴۶-۴۵)، ۸۹-۱۱۵.
۱۹. سلیمانی، لیلا؛ الویری، محسن (۱۳۹۸)، «تبیین جایگاه مشیت الهی در آثار مورخان قرن سوم تا ششم هجری»، مطالعات تاریخی جهان اسلام، ۷ (۱۴)، ۹۵-۱۲۶.
۲۰. سلیمانی‌بان، مسلم، (۱۳۹۸)، «تحلیل مقایسه‌ای مولفه‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ دیاربکره و عالم‌آرای امینی باتکیه بر تقدیرگرایی»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، ۲۹ (۲۳) پیاپی (۱۰۸)، ۱۸۵-۲۱۰.

۲۱. سیوری، راجر، (۱۳۹۴)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ بیست و پنجم.

۲۲. شاردن، ژان، (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمائی، جلد دوم، تهران: توس.

۲۳. شجاعی، جواد، (۱۳۸۸)، «تقدیرگرایی عامیانه ریشه‌ها و پیامدها»، پژوهشنامه، (۴۱)، ۱۵۳-۱۸۰.

۲۴. شورمیچ، محمد، (۱۳۹۳)، «روش و بینش تاریخ‌نگاری اسکندریگ منشی در عالم‌آرای عباسی با تکیه بر وقایع گیلان»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)، ۲۴(۱۴) پیاپی (۹۹)، ۷۹-۱۰۰.

۲۵. شرفی، محبوبه، (۱۳۹۲)، «بازتاب اندیشه مشیت‌الهی در تاریخ‌نگاری عصر ایلخانی»، جستارهای تاریخی، ۴(۲)، ۶۹-۹۱.

۲۶. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابو القاسم پاینده، ج ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹، تهران: اساطیر، چاپ پنجم.

۲۷. طهماسبی، ساسان، (۱۳۹۴)، «تقدس و قدرت در دوره صفویه (جایگاه قدسی پادشاهان صفوی)»، فصلنامه شیعه‌شناسی، ۱۳(۵۱)، ۶۵-۸۵.

۲۸. کرمی، محمدحسین، (۱۳۸۲)، «تقدیر و سرنوشت در ادبیات فارسی و تاثیر آن بر فرهنگ مردم ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۵۵-۵۴ (۱۶۹)-۱۶۸، (۱۶۸)، ۱۵۰-۱۲۹.

۲۹. کشفی، عبدالرسول؛ طایفه‌رستمی، متین، (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی دیدگاه علامه طباطبائی و ویلیام کریگ در باب مسئله «تقدیرگرایی الاهیاتی»»، حکمت معاصر، ۶(۳)، ۷۵-۱۰۰.

۶۴ سخن تاریخ / سال شانزدهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۴۰۱

۳۰. کوئین، شعله، (۱۳۹۲)، «تاریخننگاری در دوره صفویه»، ترجمه خسروخواجه نوری، پیام-بهارستان، ۶(۲۱)، ۳۷۰-۳۸۱.
۳۱. مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۷۴)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ پنجم
۳۲. نیازی، محسن؛ شفائی مقدم، الهام، (۱۳۹۳)، «بررسی عوامل موثر بر میزان تقدیرگرایی زنان»، جامعه پژوهی فرهنگی ۵(۱)، ۱۲۳-۱۴۷.
۳۳. واعظ شهزستانی، نفیسه، (۱۳۸۲)، «نقد و ارزیابی تاریخ‌نگاری اسکندر بیگ منشی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، (۶۹-۶۸)، ۹۲-۱۰۵.